**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه بیست و سوم\_ 20 آبان 1399**

[بررسی کلام محقق عراقی در نهایة الافکار]

به نظر می رسد فرمایشی جناب محقق عراقی رضوان الله تعالی علیه باید از متن کتاب بررسی بیشتری بشود، و اکتفا نکنم به انچه شیخنا الاستاد دامت برکاته از نهایة الافکار نقل کرده اند.

مرحوم عراقی، آراء اصولیش هم به قلم خودش هست به نام مقالات الاصول و نیز به قلم خودش حواشی بر فوائد الاصول نائینی که در این چاپ جدید فوائد الاصول در ذیل حواشی مرحوم عراقی آمده است، تقریرات هم عده ایی از تلامذه ایشان نوشته اند، منتهی در بین تقریرات مشهورترین آنها و دردست ترین ها، -چون بعضی از انها الان کمتر در دسترس است،- کتاب نهایة الافکار است که مقررش مرحوم شیخ محمد تقی بروجردی است در القسم الثانی من الجزء الرابع به بعد قابل ملاحظه است. من یک گزارش نسبتا مفصلی از اساس بحث عرض کنم شاید این جلسه نتوانیم همه فرمایش این بزرگوار را شرح و بست بدهیم:

1. نکته اولی که باید توجه کرد این که ایشان صرحتا می فرماید موارد جمع عرفی که سخن از عام و خاص به میان می آید، سخن از مطلق و مقید هست، کلماتی مثل ظاهر و اظهر و نص به کار برده می شود، موارد جمع عرفی از تعارض اصطلاحی خارج است، چون در تعارض اصطلاحی باید عرف متحیر باشد در جمع بین دو نقل، اما در عام و خاص، مطلق و مقید، بما اینکه عرف متحیر نمی ماند، پس تعارضی اصطلاحا، نیست، آنچه گفتیم، آنجاست که امر دائر بین عام و خاص باشد، مطلق و مقید، اظهر و ظاهر یا ظاهر و نص. اما اگر امر دائر بین دو ظاهر بود که مثال بارز آن عموم و خصوص من وجه است، دو ظاهری که با یکدیگر تساوی در ظهور داشته باشند، اینجا باب باب تعارض است، در محل اجتماع، و باید قواعد باب تعارض را پیاده کرد.[[1]](#footnote-1)

نکته اول جمع بین این دو مطلب اساسی در فرمایش ایشان است که اولا موارد عموم و خصوص مطلق، موارد مطلق و مقید، که امر دائر است بین ظاهر و اظهر، یا اظهر و نص، همه این ها از باب تعارض اصطلاحی و ان شئتَ فقل تعارض مستقر خارج است، لعدم تحیر العرف، فی التوفیق، در این موارد،

ثانیا، در عامین من وجه، در ماده اجتماع اگر تساوی در ظهور بود این مصداق باب تعارض است و باید قواعد باب تعارض در آنجا تطبیق شود، این نکته اول که همین نکته ان شاء الله خواهد دید در بررسی اشکالات شیخنا الاستاد مؤثر است.

1. نکته دوم به تعبیر ما در فرمایش این بزرگوار این که اگر ما در موارد، عام و خاص بحث خواهیم کرد، در این که وجه تقدیم خاص علی العام چیست، اینکه در عام و خاص مطلق سخن از تخصیص به میان می آوریم، در هر دو جمله ایی نیست که بینهما عموم و خصوص مطلق، درست است روی آوردن به تخصیص، در عموم و خصوص مطلق است مطرح می شود، روی آوردن به تقیید در مطلق و مقید مطرح می شود اما شرطی در آن هست، و آن اینکه گوینده این دو جمله یک نفر باشد. یا به حکم یک نفر باشد. اگر مولا به عبدش گفت، اکرم العلماء و همان مولا به عبد گفت لا تکرم الفساق من العلماء این جا بحث جمع عرفی پیش می آید، بحث تخصیص مطرح می شود و همین طور در مطلق و مقید است که باید یک نفر و یا به حکم یک نفر باشد مثل ائمه هدی صوات الله و سلامه علیه اجمعین که در حکم یک نفر هستند، کلهم نورٌ واحد. اینجاست که باز بحث جمع عرفی، عدم تعارض، تخصیص و تقیید مقدم کردن اظهر و نص مطرح می شود، نه آنجایی که گوینده دو نفر است، حقیقتا هم دو نفر هستند، نه به حکم یک نفر باشند مثل ائمه هدی. واقعا دو نفر هستند دو بینه آورده است در دادگاه شهادت داده است یکی عام و دیگری خاص، یکی مطلق و دیگری مقید، اینجا بحث جمع عرفی مطرح نیست اینجا یا باید به تساقط روی بیاوریم و یا به ترجیح اگر ترجیحی باشد، اینجا تعارض است، اینجا به دنبال تقیید و تخصیص نباشید چون دو گزارش است، متعدد است، دو بینه متعدده است، این هم نکته دوم ما.[[2]](#footnote-2)
2. اما نکته سوم، ما در عام و خاص، وقتی رو به تخصیص می آوریم و در مطلق و مقید وقتی رو به تقیید می آوریم که علم اجمالی به کذب احدهما یا علم اجمالی باشتباه احدهما نداشته باشیم و الا اگر می دانیم یکی از این ها کذب است، می دانیم یکی ازاین ها اشتباهی در نقل صورت گرفته است این جا همچنان که تعارض اصطلاحی معنا ندارد چون تعارض فرع بر حجیت هر دو دلیل است، خود به خود و لولا تعارض در عام و خاص هم همین است. عام و خاص، مطلق و مقید هم باید خود به خود حجت باشند و اگر علم اجمالی به کذب احدهما داشتیم نه قواعد باب تعادل و تراجیح تطبیق می شود نه قواعد باب جمع عرفی، تخصیص و تقیید، اینجا یک باب دیگری است که امر دائر است بین دو دلیل که احدهما در صدورش مشکل دارد. این هم نکته سوم.
3. نکته چهارم؛ شما هر وقت در هر کجا که جمع عرفی می کنید، اظهر و ظاهر درست میکنید، نص و ظاهر درست می کنید، رو به نص می آورید، دست از ظهور بر می دارید رو به اظهر می آورید، دست از ظاهر بر می دارید، این جمع عرفی راهگشا هست، نمی گذارد شما متحیر بمانی ولی هرگز برای شما نسبت به مراد جدی گوینده، اطمینان ساز نیست، نمی توانید به ضرس قاطع بگویید مراد مولاهمین اظهر یا نص است جدا. در عین این جمع عرفی احتمال این که در اینجا مراد جدی همان عام باشد، مراد جدی همان مطلق باشد، هست، ولی در عین حال لا بد لنا عن نرفع الید عن عموم العام و تخصیص بزنیم، لذا این سوال پیش می آید، با اینکه هنوز علم به مراد جدی پیدا نکرده ایی، چرا به عموم دیگر عمل نمی کنی؟ چرا رو به خاص می آوری تو که هنوز علم به مراد جدی و پشت پرده پیدا نکرده ایی، سر رجوعت به اظهر و نص چیست، این که سوال پیش آمده در همه این جلسات بر این که سر تقدیم خاص بر عام چیست، برای این است که با این که هنوز مراد جدی به نحو اطمینانی معلوم نیست، چرا رو به تخصیص بیاوریم، حکومتی هست؟ ورودی هست؟ یا آن چیزی که من خواهم گفت اهمیت است و از باب تزاحم؟
4. نکته پنجم؛ این را قاطعانه در نظر مبارکتان باشد که خاصی که قطعی السند و الدلالة باشد، مثلا خبر متواتر نص، که هم سندا قطعی است و هم دلالتا، این جا تخصیص زدن، که قطعا معلوم است، و رسیدن به مراد جدی معلوم و محرز می شود پس این جا از بحث ما خارج است و این نوع خاص از تحت عام تخصصا خارج است، چون هم قطعی السند است و هم قطعی الدلالة است.
5. نکته ششم، اگر خاص شما قطعی السند بود فقط و با یک عامی مقایسه اش کردید، اینجا باید به اقوی الملاکین رو بیاورید، بل الوجه فی تقدیم الاظهر، بر مبنای من محقق عراقی **ینحصر بکونه بمناط الأخذ باقوی الملاکین و تقدیمه علی اضعفهما، کما فی جمیع الأبواب المزاحمات**، پس اگر خاص و ان شئت فقال اظهر قطعی السند بود، اقوی الملاکین مثل دیگر ابواب تزاحم.[[3]](#footnote-3)

توضیحش این است:

**فان المقتضی الموثر فی نفوس العقلاء للأخذ بالکلام الصادر من المتکلم للاستراق به الی الواقع انما هو ظهوره و کشفه النوعی عن المراد الجدی و ارائته لمتعلق الإرادة الواقعیه.**

یعنی عقلاء به گونه ایی هستند که اگر بخواهند سخنی را راه رسیدن به واقع قرار بدهند، به ظهور این سخن تکیه می کنند، به کشف نوعی این سخن روی می آورند، متوجه این هستند که چه چیز بیشتر نشانگر مراد جدی است، آن ظهور است، متوجه این هستند که ارادۀ واقعیه گوینده را چه چیز بیشتر ارائه می دهد، آن ظهور کلام است، چون این سیره عقلا هست.

**و حیث ان هذا الملاک یوجد فی الاظهر، علی نحو الاقوی من الظاهر فلا جرم یکون مورد التزاحم مندرجا فی صغری باب التزاحم الذی حکمه هو الأخذ بأقوی الماکین و المقتضیین فیجب الاخذ بالاظهر لاقوائیة کشفه من الظاهر کما هو ذلک فی جمیع موارد تزاحم الملاکین و المقتضیین حیث یکون التاثیر الفعلی لاقوی ملاکا منهما.[[4]](#footnote-4)**

حال که باید برای واقع نمایی کلام برای نقب زدن به کشف اراده گوینده، به ظاهر کلام او مراجعه کرد و کشف نوعی از مراد جدی را معیار قرار داد، اگر ما بودیم و فقط یک جمله اکرم العلماء و بس، خب مشکلی نداشتیم، اما چون در کنار این جمله خبر متواتر داریم که "لا تکرم الفساق من العلماء"، از نظر کشف مراد جدی باید به اقوی ملاک ها مراجعه کنیم کما این که در هر تزاحمی به اقوی مراجع همی کنیم،

حال علی الحساب ببینیم عرف اقوی را کدام می داند و چون عرف اظهر را اقوی ملاکا از ظاهر می داند، در این موارد تعارض به اظهر مراجه می کنید.

**هذا** این مطلب ششمی که عرض شد **اذا کان الاظهر قطعی السند**، گفتم متواتر باشد، اما اگر ظنی بود چی؟ هنوز کلام محقق عراقی توضیحات بیشتری نیاز دارد ان شاء الله جلسه آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.

1. نهایة الافکار، صفحه 138 تا 139. [↑](#footnote-ref-1)
2. همان. [↑](#footnote-ref-2)
3. همان، صفحه 145. [↑](#footnote-ref-3)
4. همان، صفحه 146. [↑](#footnote-ref-4)